

چون بیگ دکان عرب و بر نورو
در همکاش نه زبان محروم شد
در بیگ دکانه علی گشتی بکیر
نان از نجابی جوالم بی زبیر
احول دویین چوبی بر شد ز روش
احوال ده بنی لرمادر فروش
اندزن کاشن خاک از احوالی
چون عمر میگذرد چون بنور علی

و شمالی خدایم انعم نهان
فصل که از رومیان و چینیان
چینیان گفتند با نقاشی تر
رومیان گفتند ما را کرد فر
گفت سلطان انجمن خوام درین
گر شماها کیست در دعوی چین
چینیان گفتند خود مژگانیم
رومیان گفتند بر حکمت تنیم
اهل چین و روم در بحث آمدند
رومیان در علم واقف تر بندند
چینیان گفتند یک خانه بما
خاص سپرد بدو یک آن شما
نمود دو خانه مقابل در بدر
زان یکی چینی سند روم دیگر
چینیان صد رنگ از نه توالی شد
پس قرانه بار کرد آن از چمنند
هر صبا می از خزانه رنگها
چینیان از آن به بود از غطا
رومیان

رومیان گفتند زلفش و رنگ
در خور آمد کار اجز دفع رنگت
در فر و بسند صیقل میزدند
همچو کرون ساده و صافی شدند
ارزده صدر رنگی بی رنگی است
ننگ چون ابراست و بازنگی هست
هر چه اندر ابر صوفی بینی و تاب
ان زختر دان و ماه و آفتاب
چینیان چون از عمل فارغ شدند
از پیش دست در دهها میزدند
شده در آمد دیدن با نقاشیها
مهر بودند عقلمها و فهمها
بعد از آن آمد سوی رومیان
برده را بالا کشیدند از میان
عکس آن تصویر آن کردارها
ز درین صافی شده دیوارها
هر چه آنجا بود اینجا به نمود
دیده را از دیده خانه مهر بود
رومیان آن صوفیانند لر بیدر
بی رنگه را در کتاب می هست
لیک صیقل کرده اند آن سینهها
باک از از او صرص و سخن کینرها
آن صفا سر آینه لاشک و دست
صورت بمصورت چه عجب غیب
کچه این صوفی کنجند فلک
صورت می منتظر اقبال است
ز آینه دل نیافت چه کسی عجب
لی لغزش و فرش در باو سماک
نی لغزش و فرش در باو سماک